

گفت و گو با مهندس عزت الله سحابی درباره نقش رسانه های داخلی و خارجی در تحریف تاریخ و تخریب شخصیت های ملی و سیاسی انقلاب

1387/2/29

نقد آری، تخریب نه

عبدالرضا تاجیک: مهندس عزت الله سحابی، عضو شورای انقلاب و از اعضای شاخص جریان فکری، سیاسی ملی - مذهبی در پایان دهه سوم از پیروزی انقلاب اسلامی در سال 1357 همچون گذشته بر حقانیت اهداف انقلاب تاکید دارد. بنابراین او به کسانی که در دوره کنونی با استفاده از برخی رسانه های داخلی و خارجی نسبت به مبارزات شخصیت های ملی و سیاسی علیه رژیم پهلوی شبیه وارد می کنند و می خواهند با تخریب شخصیت این افراد، تاریخ انقلاب را آنگونه که خود می خواهند ارائه دهند، هشدار می دهد. سحابی که حضور همه گروه های سیاسی را در مبارزات مردم علیه شاه موثر می داند، به نقد کسانی می پردازد که به جای نقد اخلاقی می خواهند با وارد کردن اتهامات به شخصیت های مطرح تاریخ معاصر و نفی آنان، روند پیروزی انقلاب را وارونه جلوه دهند. از همین رو او با دفاع از ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران، اتهاماتی که توسط برخی رسانه ها در داخل کشور از یک سو و از سوی دیگر برخی رسانه های خارجی در ماه های اخیر بر او وارد شده را رد کرده و بر صداقت و نقش موثر او در انقلاب سال 57 تاکید می کند. سحابی همچنین طرح قوام السلطنه، یکی از نخست وزیران نظام پهلوی و تاکید بر نقش مثبت او در تاریخ معاصر ایران و همزمان نفی برخی از چهره های ملی چون دکتر محمد مصدق را قابل تامل ارزیابی می کند. بر این اساس او از رسانه هایی که به این مباحث دامن می زنند می خواهد تا جانب انصاف را رعایت کرده و با بی طرفی از همه جریانات موثر برای تحلیل روند انقلاب استفاده کنند.

موضوع مقایسه چهره های ملی و سیاسی مدتی است در محافل سیاسی و رسانه ای داخل و خارج از کشور مطرح شده است. یکی از این موارد، مقایسه قوام السلطنه و محمد مصدق است، به گونه ای که برخی چهره های ملی تا چهره های چپ مارکسیستی از یک سو و از سوی دیگر برخی چهره های دانشگاهی قبل از انقلاب تا برخی فعالان سیاسی داخل کشور پای برتری قوام السلطنه بر مصدق آمده اند. حال به نظر شما در شرایط کنونی این فضای مقایسه به چه علت به وجود آمده است؟

در اینکه قوام السلطنه نیز در تاریخ معاصر ایران نقش داشته است، شکی نیست. مهم ترین نقش او به بعد از شهریور 1320 در جریان آذربایجان و فرقه دموکرات برمی گردد که ارتش شوروی هنوز در ایران بود، حضوری که برای کشور ما به یک بحران تبدیل شده بود. در این شرایط قوام در سمت نخست وزیر

با سفر به شوروی و گفت‌وگو با استالین، حکومتی که در ایران خواهد بود یک نظام ضدشوروی نخواهد بود. بنابراین او با هنر دیپلماتیک، استالین را متقاعد کرد تا ارتش سرخ را از ایران خارج کند. از این اقدام می‌توان به عنوان یک سابقه خدمتی نام برد اما همین قوام در دوران نخست‌وزیری‌اش فسادهای زیادی داشت. از جمله برای تشکیل حزب دموکرات ایران و گسترش آن از اعتبارات دولتی استفاده بسیار کرد. جریان «جواز فروشی» و دریافت مبلغی از تجار در عوض صدور جواز واردات از دیگر نکاتی است که در این خصوص می‌توان به آن اشاره کرد. به هر صورت او پایه‌گذار فسادهایی در ایران بود. به همین جهت قوام‌السلطنه از جهت سیاست داخلی با دکتر مصدق قابل قیاس نیست، از نظر سیاست خارجی نیز قوام پایه‌گذار ورود آمریکا به صحنه سیاسی ایران بود. قانون مربوط به مستشاران آمریکایی را قوام به مجلس فرستاده است اما اینکه حالا یک مرتبه بعد از گذشت 50 سال از آن تاریخ قوام‌السلطنه به عنوان چهره سیاسی رقیب دکتر مصدق مطرح می‌شود، جای تردید وجود دارد. آقای جلال متینی که در دوران محمدرضا شاه رئیس دانشگاه مشهد بود و هم‌اکنون در آمریکا به سر می‌برد بحثی را شروع کرد که متعاقب آن آقای میرفطروس که در گذشته از چهره‌های چپ بود و حالا از طرفداران بحث جهانی شدن است این بحث را در اروپا ادامه داد. بنابراین او نیز مانند آقای متینی قوام‌السلطنه را به دلیل خدماتش بر مصدق ترجیح داد و این نظر را داشت که قوام یک خدمتگزار رئالیست بوده است. در ادامه این مباحث کتابی با عنوان «در تیررس حادثه» توسط «حمید شوکت» به نگارش درآمد که او نیز همان خط را دنبال کرده است. بنابراین آیا فکر نمی‌کنید حرکتی که حدود سه سال است و عمدتاً از آمریکا شروع شده این برداشت را در ذهن هر فردی ایجاد کند که عده‌ای فقط می‌خواهند اعتبار دکتر مصدق را در نزد ملت ایران مخدوش کنند؟

استنباط من این است برخی از کسانی که امروز قوام‌السلطنه را مطرح می‌کنند می‌دانند که او امروز در ایران یک جریان نیست. نه حزبی به نام او وجود دارد و نه دیدگاه سیاسی و اقتصادی منسوب به او وجود دارد. بنابراین آنها می‌خواهند با طرح قوام و بزرگ‌کردن خدمات او و مقایسه‌اش با مصدق نادیده گرفتن زیان‌ها و احتمالاً فسادهای قوام، مصدق را از اعتبار بیندازند. با این نگاه که قوام فردی نیست که بتواند جانشین مصدق شود.

با این توضیح طرفداران طرح قوام در شرایط کنونی چه سودی خواهند برد.

آنها فکر می‌کنند اگر مصدق از اعتبار بیفتد برنده دعوا پهلوی‌چی‌ها خواهند بود. حال این حرکت از طرف خود پهلوی‌چی‌ها شروع شده یا از طرف دولت آمریکا طراحی شده جای تامل دارد. بنابراین من بدون اینکه بخواهم اقدامات قوام‌السلطنه را نادیده بگیرم طرح او را در این زمانه مشکوک می‌دانم.

البته متعاقب طرح قوام و نقد مصدق حرکت دیگری در قالبی دیگر در حال انجام است. برخی رسانه‌های خارجی به خصوص بخشی از صدای آمریکا در تحلیل وقایع انقلاب سال 1357، جمعی از شخصیت‌های سیاسی و ملی را به چالش کشیده است. آنها در ادامه طرح مقایسه قوام و مصدق به اینجا رسیده‌اند که انقلاب را زیرسوال ببرند و در تلاشند تا به نوعی مسوولان قبل از انقلاب حتی نظامیان رژیم پهلوی را تبرئه کنند. بنابراین بدین وسیله سعی دارند با مخدوش کردن اهداف انقلاب و پیوند حوادث پس از انقلاب با خود انقلاب در حقیقت کل اعتراض مردم به سلطنت پهلوی را لوٹ کنند.

ملاک قرار دادن آنچه بعد از انقلاب انجام شده برای مخدوش کردن نفس انقلاب، کار درستی نیست. انقلاب سال 57 ریشه در تاریخ ایران دارد. پایه‌های این انقلاب از زمان مشروطیت گذارده شده بود. به این ترتیب فراز و فرودهای انقلاب مشروطیت به انقلاب سال 57 رسید. بنابراین نفس انقلاب یک جریان واقعی و حق بود. از درون ملت ایران سرچشمه گرفته بود. نفرت از رژیم پهلوی در سال‌های قبل از انقلاب در میان مردم ریشه کرده بود.

در طول دوران پس از سقوط رضاشاه که فضای همراه با آزادی نسبی به وجود آمده بود، نهضت ملی از نبود فضای سرکوب سر در آورد. نهضتی که دو هدف عمده داشت؛ یکی مخالفت با استعمار که چهره شاخص آن انگلستان بود و دوم تحقق اهداف مشروطیت در رابطه با آزادی و دموکراسی. بنابراین این دو هدف محصول حرکت‌هایی بود که از شهریور 1320 در میان اقشار مختلف مردم از جمله نخبگان و روشنفکران ایران شکل گرفته بود. نهضت ملی متشکل از شخصیت‌های مستقل از حزب توده که قصد داشت جریان آزادیخواهی را به سمت دیگری سوق دهد، شکل گرفت. اما این نهضت ملی با فراز و فرودهایی که داشت با کودتای 28 مرداد شکست خورد.

از زمان کودتای 28 مرداد حرکتی دیگر برای مقابله با رژیم کودتا در ایران آغاز شد. آنان چهره‌هایی بودند که یکی از ویژگی‌هایشان علاقه‌مندی به دکتر مصدق و سیاست او بود. ویژگی دیگر آن افراد انگیزه‌های مذهبی بود. بنابراین آنها فعالیت‌هایشان را به نام نهضت مقاومت ملی از سال 1332 شروع کردند که تا سال 1339 ادامه داشت. در سال 1339 با روی کار آمدن کندی در آمریکا به عنوان رئیس‌جمهور، سیاستی در آمریکا پی گرفته شد مبنی بر اینکه او و همکارانش به این نتیجه رسیده بودند که اگر در کشورهای نظیر ایران، تایوان و فیلیپین که همگی در اردوگاه غرب قرار دارند، تحولات عمیق اجتماعی و سیاسی صورت نگیرد، این کشورها به سمت اردوگاه سرخ حرکت خواهند کرد. لذا یکسری اصلاحاتی را برای جلوگیری از این چرخش پیش کشیدند. این اصلاحات در ایران وجه مشخصه‌اش

فضای باز سیاسی، مبارزه با فساد اداری و سوم یکسری اصلاحات اجتماعی و رفرفرم ارضی بود. این سیاست‌ها که در فیلیپین نیز اجرا شده بود، در ایران با حاکمیت مطلقه شاه مواجه شد که در برابر اجرای این سیاست‌ها مقاومت می‌کرد. بنابراین با فشار آمریکاییان علی‌امینی نخست‌وزیر شد. اما شاه که به دلیل حاکمیت مطلقه خودش نتوانست اقدامات امینی را در برخورد با فسادهای اداری تحمل کند در دیداری که با کندی داشت، او را متقاعد کرد تا برنامه‌های آمریکا را خود اجرا کند. لذا امینی استعفا داد و به جای او علم مجری سیاست‌های شاه شد. در این شرایط با بازشدن فضای سیاسی، نهضت آزادی ایران تشکیل و جبهه ملی دوم فعال شد. اما در سال 42 تمامی نیروهای فعال سیاسی و ملی از جمله روحانیت که به صحنه آمده بودند مورد هجوم قرار گرفتند. در همین جریان 15 خرداد 42 روحانیت جایگاه درخشانی در مبارزه با دیکتاتوری شاه پیدا کرد. اما از آن سال تا سال 57 یک رژیم بسیار متمرکز، پلیسی و امنیتی حاکم شد. طبعاً این حرکت‌های حاکمیت که با توفیقاتی همراه بود، بی‌واکنش باقی نماند. این واکنش‌ها ابتدا به صورت جنبش‌های قهرآمیز تجلی پیدا کرد ولیکن با برخوردهای شدید امنیتی که صورت می‌گرفت، خاموش شدند بنابراین نتوانستند بسیجی از مردم ایجاد کنند. همه این موارد را شاه به عنوان پیروزی‌های خود تلقی می‌کرد. لذا ایران را به عنوان جزیره ثبات معرفی می‌کرد. نتیجه این نگاه، ایجاد یک حالت بغض و کینه نسبت به رژیم پهلوی در درون مردم بود. به خصوص این حالت با پذیرش نقش ژاندارمی منطقه خاورمیانه توسط شاه، تشدید شد. از سوی دیگر آمریکا در تجربه مبارزه با نهضت‌های ملی و بعضاً نهضت‌های چپ که در جنوب آسیا مانند ویتنام اتفاق افتاده بود به این نتیجه رسید که هزینه مقابله با اینگونه نهضت‌ها را نباید آمریکا به تنهایی به عهده بگیرد بلکه باید این هزینه را برعهده قدرت‌های منطقه بگذارد و در منطقه خاورمیانه این شاه ایران بود که باید هزینه می‌کرد. چراکه او اولین قدرت منطقه‌ای بود که آن را پذیرفت بنابراین هزینه‌های دفاع از مصالح آمریکا را شاه به هزینه ملت ایران برعهده خودش گرفت. این اقدام از نظر مردم ایران به‌خصوص نخبگان یک نوع خیانت بود. چراکه اهداف اصلی‌اش حفاظت از اهداف آمریکا بود نه ملت ایران که در آنجا منافع خاصی نداشت. بنابراین آمریکائیان برای پرهیز و پیشگیری از اینکه این انفجار، انفجار چپ‌گرایانه و کمونیستی شود، مسئله حقوق بشر را مطرح کردند. از همین رو بر شاه فشار آوردند تا فضای سیاسی را باز کند. همین باز کردن فضای سیاسی در سال 56 منجر به شکل‌گیری حرکت‌های انقلابی شد. اما از درون این حرکت‌ها یک بخش از جنبش‌های قدیمی نظیر جنبش‌های ملی طرفدار دکتر مصدق یا جنبش‌های قهرآمیز که از سال 46 تا 57 به صحنه آمده بودند وجود داشتند که اکثراً یک دوران قهرمانی را پشت‌سر گذاشته ولی خاموش شده بودند نیز در اینجا حضور داشتند.

اما در این شرایط این روحانیت بود که توانست مردم را بسیج کند.

روحانیت با نفوذی که در سراسر کشور داشت از نظر رهبری جلو افتاد و این در حالی بود که هیچ سازمان سیاسی یا حزب دیگری چنین دامنه و گسترش نفوذی را نداشتند. تشکیلات روحانیت برخلاف همه احزاب سیاسی ایران در دوران دیکتاتوری شاه مصون مانده بود لذا همین تشکیلات در سال 56 سبب شد روی افکار عمومی تاثیر عمیقی بگذارند. البته رهبری آقای خمینی هم موثر بود. یعنی رهبری ایشان با مواضعی که می‌گرفتند منجر به بسیج مردم شد.

در کنار تحرکات رسانه‌های خارجی، شبکه سوم سیمای جمهوری اسلامی در برنامه‌ای به نام «محرمانه» درصدد بازخوانی انقلاب و پاسخ به برخی شبکه‌های تلویزیونی و رسانه‌های خارجی که سعی می‌کنند رفتار انقلاب را نقد کند، برآمده است؛ برنامه‌ای که به‌رغم 180 درجه مخالفت با طرف مقابل، در یکسری موارد مشترک است. در تحلیل آنان سه چیز غفلت می‌شود؛ نیروهایی که در انقلاب جزء مبارزان بودند - ملی‌ها، ملی مذهبی‌ها، غیرمذهبی‌ها و چپ‌ها - نقش منافع ملی و اهداف واقعی انقلاب که هر سه مورد در شبکه سوم گم است و متعاقب آن برخی چهره‌های ملی مانند مصدق مورد حمله قرار می‌گیرند. از سوی دیگر جریان فکری سیاسی ملی - مذهبی و وابستگان به این جریان از جمله دکتر ابراهیم یزدی مورد حمله قرار می‌گیرد و اتهام‌های نادرستی به او نسبت داده می‌شود.

مرحوم بازرگان چه در دوره پیش از پیروزی انقلاب و چه بعد از پیروزی عامل پیروزی انقلاب را شخص شاه می‌دانست. چرا، چون موقعیت‌هایی را شاه از ملت ایران گرفت. فرصت‌سوزی کرد. فرصت‌هایی که می‌توانست به یک حرکت ملی و دموکراتیک و معتقد به توسعه تبدیل شود، شاه جلوی آن را گرفت و چون سرکوب کرد دیگر راهی به جز انقلاب برای مردم نماند. بنابر این نفس انقلاب یک جریان واقعی و حق بود و از درون ملت ایران سرچشمه گرفته بود. در جریان 17 شهریور و کشتار مردم توسط رژیم شاه، تمام اقشار مردم از پشت شاه چنان کنار کشیدند که شاه، خود در 13 آبان 57 گفت که صدای انقلاب مردم را شنیده است. شاه آن موقع به این تقریراتی که در آمریکا یا توسط پهلوی‌چی‌ها می‌شود، آن موقع به این نرسیده بود. شاه در مقابل واقعیت‌ها که قرار گرفت ناچار شد تسلیم شود و بگوید که صدای انقلاب مردم را شنیده است و در این زمان بود که اقرار کرد در زمان او فسادهای زیادی وجود داشته است و سرکوب‌های زیادی اتفاق افتاده است. مضافاً اینکه درست در 6 شهریور 57 رژیم شاه مستحکم و متکی به قدرت متمرکز بود. نمونه آن مصاحبه شاه با مک والاس مجری برنامه شصت دقیقه در تلویزیون آمریکا در 28 مرداد 57 است که حکایت از اعتقاد او به سیستم

نظامی و امنیتی داشت. این همان کسی است که در 28 مرداد اینچنین سخن می‌گوید اما در 13 آبان می‌گوید من صدای انقلاب شما را شنیدم.

در این فاصله زمانی چه اتفاقی رخ داد که شاه مجبور شد در 13 آبان چنین بگوید؟

نهضت آزادی در 6 شهریور ماه 1357 با صدور اعلامیه‌ای از اختلاف 35 میلیون نفر جمعیت ایران با شخص شاه سخن گفت و در آنجا مطرح شد که این اختلافات حل نمی‌شود مگر اینکه یکی از دو طرف کنار روند و چون کنار رفتن این 35 میلیون نفر منطقی نیست بنابراین شخص شاه باید کنار برود. این حرف مورد توجه قرار نگرفت. آن موقع اوج قدرت و غرور شاه بود. در نتیجه حوادث 17 شهریور رخ داد. که پس از انقلاب بسیاری از سران نظامی شاه اعدام شدند که در آن موقع جزء فرماندهان بودند. آنها فرمان تیر داده بودند حتی پس از 17 شهریور که جنبش در خیابان‌ها ادامه داشت آنان باز مرتکب کشتار شدند.

اتفاقا یکی از مسائلی که رسانه‌های خارج از ایران یا وابستگان به رژیم پهلوی مطرح می‌کنند

حضور دکتر ابراهیم یزدی در جلسه محاکمه رحیمی یکی از فرماندهان رژیم پهلوی است.

در هر رژیمی حتی رژیم‌های دموکراتیک و کشورهای توسعه یافته با کسی که دستور تیراندازی به مردم می‌دهد و از پشت به مردم تیراندازی می‌کند چه برخوردی می‌کنند. بنابراین حالا اگر در یک صحنه کوچک تلویزیونی دکتر ابراهیم یزدی با یکی از این افراد روبرو می‌شود و در آنجا خواسته‌های مردم را مطرح می‌کند دلیل نمی‌شود که او حکم اعدام صادر کرده است. حکم اعدام رحیمی را یزدی نداده است بلکه این حوادث پس از انقلاب بود که او را اعدام کرده و این انقلاب را هم پایه‌هایش را شاه ریخته بود به طوری که خودش هم اقرار کرد که من صدای انقلاب شما را شنیدم. بنابراین اینگونه تخریب چهره‌هایی که 50 سال مبارزه کردند خلاف واقعیت تاریخی است.

اهداف انقلاب آزادی و دموکراسی بود. همانطور که ضداستعماری بود، ضداستبدادی نیز بود.

نکته‌ای که در سخنرانی دکتر ابراهیم یزدی در آمریکا که متن ترجمه آن در روزنامه کارگزاران چاپ شد نیز مشهود بود. اما برخی رسانه‌های داخلی علیه این سخنان موضع گرفتند و اتهام‌هایی را به دکتر یزدی نسبت دادند.

صریحاً اعلام می‌کنم آن حرفی که دکتر یزدی در سخنرانی خود گفته است و من متن آن را خوانده‌ام حرف درستی است. در گفته‌های یزدی خلاقی وجود نداشته است و حرف او این است که انقلاب سال 57 به دنبال حوادث 17 شهریور و 13 آبان 57 و تظاهرات و راهپیمایی‌های مردم در تاسوعا و عاشورای 57 اتفاق افتاد. اریک رولو خبرنگار لوموند دیپلماتیک تحلیل جالبی از وقایع انقلاب با عنوان

یک «مدبی سابقه» دارد. اریک رولو پس از آزادی من از زندان که مصادف بود با راهپیمایی تاسوعا و عاشورا در گفت‌وگویی که با او داشتم، نظرش را در مورد انقلاب برای من شرح داد. او گفت که در تمام انقلابات دنیا حاضر شده است اما چنین چیزی را در این 30 سال ندیده است و گفت که این تظاهرات یک امر عادی نبود بلکه یک مد انسانی بوده است. این راهپیمایی آنقدر عظیم بود که رولو در مورد آن اینگونه سخن می‌گوید. بنابراین نفرت مردم از رژیم پهلوی تا به این حد بود. این چیزی نبود که یک فرد به تنهایی ایجاد کرده باشد و یا با حوادث بعد از انقلاب پیوند داشته باشد. مردم از اینکه اموال ملی به تاراج می‌رفت ناراحت بودند.

پس نقش گروه‌ها را تا چه حد می‌دانید؟

وقتی حوادث 15 خرداد اتفاق افتاد، قبل از آن تمام نیروهای ملی، جبهه ملی، نهضت آزادی و جمعی از روحانیون را گرفته بودند که همه آنها پس از مدتی آزاد شدند اما نهضت آزادی را در زندان نگه داشتند و محاکمه کردند. در کیفرخواست دادگاه نظامی که سرهنگ فخر مدرس دادستان قرائت کرد نهضت آزادی را محرک تمام حرکت‌های شورشی و انحرافی از سال 39 تا 42 معرفی کرد. او گفت که این نهضت آزادی در درون جبهه ملی یک گروه رادیکال و تندرو بوده و به نهضت آزادی محکومیتی دادند که در سال 28 به حزب توده نداده بودند.

آیا جایی برای دیدگاه مشروطه‌طلب قائل هستید؟

پهلوی در سال 57 با تظاهرات ملت ایران همانطور که اریک رولو می‌گوید یک مد انسانی بود، محکوم شد. پهلوی به تیراندازی به مردم، سلطنت مطلقه، فروش منافع ملی، قدرت مطلقه و فساد مالی و اخلاقی محکوم شده است. این را خود شاه اقرار کرد. بسیاری از سردمداران خودش را بازداشت کرد. او می‌خواست بگوید اگر فساد بوده، اینها کرده‌اند، پس فساد وجود داشته است. بنابراین خانواده پهلوی به دلیل این سوابق از نظر ملت ایران محکوم شده است. آنان جایگاهی ندارند اما مشروطه‌طلب سلطنتی یک فکر است، یک مرام است. همانطور که مارکسیسم یک مرام است. این حرکت که از آمریکا شروع شده و با طرح قوام همراه شده است برای رو آوردن دوباره پهلوی‌چی‌هاست.

یعنی حملاتی که به دکتر یزدی در میزگرد صدای آمریکا می‌شود یا حملات صدرالدین الهی در کیهان سلطنت‌طلب در راستای مشروعیت بخشی به پهلوی‌ها است.

فضا در دست آنهاست پس می‌توانند یزدی را محکوم کنند. آیا کسی که فرمان تیر می‌دهد توقع دارد مردم دست به سر و گوشش بکشند.

اما در جریان انقلاب شما متهم به این بودید که مانع اعدام‌ها می‌شوید. من در فروردین سال 58 پس از اعدام 21 نفر از سران رژیم پهلوی اعتراض کردم. همین هویدا را معتقد بودیم که باید محاکماتش ادامه داشته باشد. خودش هم می‌گفت که می‌تواند خیلی از اسرار رژیم پهلوی را بگوید.

صدای آمریکا در میزگردهای گوناگون به نوعی تبلیغ می‌کند که انقلاب همین بوده و یکسری چیزها را قلب می‌کند. از سوی دیگر شبکه سوم جمهوری اسلامی نیز به گونه‌ای مسائل انقلاب را مطرح می‌کند که فقط عده‌ای خاص در مبارزه حاضر بوده‌اند.

این را ما صددرصد انحراف تاریخی می‌دانیم. خیلی از نیروها در کشاندن مردم به صحنه موثر بودند. آنهایی که در صدای آمریکا نشستند یا پشت سر صدای آمریکا در محافل پهلوی‌چی‌های آمریکا نشستند لطفاً سری به ایران بزنند و ببینند که جوانان حرکت‌شان در چه جهت است. آن آقایان خبر ندارند که نسل جوان چه حرکتی را دارد انجام می‌دهد. آنها ظواهر را که می‌بینند بگویند نسل جوان همین است.

یعنی صدای آمریکا را یک رسانه بی‌طرف نمی‌دانید.

الان فضای برنامه‌ریزان و تحلیلگران صدای آمریکا پهلوی‌چی‌ها هستند این با موضعی که ادعا می‌کنند مغایر است. آمریکایی‌ها مدعی دموکراسی در جهان هستند. دموکراسی یعنی همه گروه‌ها به نسبت سهمشان باید حضور داشته باشند. آیا نیروهای ملی - مذهبی در صدای آمریکا می‌توانند به اندازه آنها حضور داشته باشند. از سوی دیگر برنامه‌های آنها جهت ضد مذهبی دارد. اگر چه ما نسبت به اسلام ایدئولوژیک موضع داریم ولی دین اسلام به عنوان یک باور مبنای اخلاق ملت ایران است. اگر دین اسلام از ملت ایران گرفته شود، اخلاق در ایران از بین می‌رود. اخلاق که برود، پایه ملت نیز از بین می‌رود. بخشی از صدای آمریکا با نفرتی که به باورهای مذهبی نشان می‌دهند نسبت به ملت ایران بی‌عدالتی روا می‌دارند. سلطنت پهلوی امتحانش را پس داده و میزان وابستگی‌اش به منافع مردم خیلی معلوم است. کسی که مدعی صلح و دموکراسی است، باید به آن پایبند باشد.

منبع: روزنامه کارگزاران 1387/2/29